

بودند. ببینید ما رفتیم در یک کشور دیگر مانند سوریه، جایی که وطن ما نیست فیلم ساختیم. خب! بیاییم بررسی کنیم که ما چقدر مستند راجع‌به سوریه داریم، چقدر خود سوری‌ها مستند تولید کرده‌اند؟ به نظرم اصلا قابل مقایسه نیست اما شاید سؤال شما درمورد بازتاب‌های رسانه‌ای این تولیدات باشد یا این‌که چرا تأثیرش به اندازه‌ای که فکر می‌کنیم، نیست؟ اگر بگویید ما آنجا حضور درست و حسابی داشتیم یا نه؟ من می‌گویم داشتیم، خوب هم بوده است اما اگر بگوییم چقدر موفق بودیم تا الان، می‌گویم نسبی یا بخواهید حساب کنید، پنجاه- پنجاه بوده است. یعنی شکست خورده نیستیم اما موفق هم نبودیم. این هم دلیل دارد. دلیل عمده‌اش هم این است که ما به ابعاد بین‌المللی جنگ سوریه خیلی نپرداخته‌ایم. دلیل دیگر این‌که ما به جهت محدودیت زبان، همه فیلم‌های‌مان را آوردیم به زبان فارسی و برای مخاطب داخل تولید کردیم. مشکل بعدی این است شبکه‌های تلویزیونی ایران به غیر از شبکه مستند کارهای تولیدی را در زمان مناسب پخش نمی‌کنند تا مخاطبان زیادی آن را ببینند. اتفاقا مدیران تلویزیون برعکس تا یک مستند جنگی می‌بینند، می‌گویند آقا این را برای پخش به شبکه افق ببرید. این درک در برخی مدیران نبوده که موضوع سوریه اهمیت ویژه دارد و باید برایش باکس ویژه در نظر گرفته شود. در صورتی که غرب وقتی برای جنگ وارد منطقه‌ای می‌شود، همان ابتدا شروع به تولید و پخش مناسب پیوست‌های فرهنگی آن می‌کند.

*** نکته‌ای دارید که بخواهید به آن اشاره کنید.**

جوان‌تر که بودیم، احساس‌مان این بود که باید بیاییم فقط خاطرات افراد را جمع‌آوری کنیم. آن کار به جای خودش خیلی خوب است اما یکسری افراد مانند شهید آوینی، حاج قاسم و شهدای بزرگ جنگ، چیزهایی فراتر از خاطرات دارند که آنها را باید یاد بگیریم و بیان کنیم. آن هم نگاه این افراد به زندگی و به اطراف‌شان است. خیلی حیف است که ابعاد انسانی آنها را نتوانیم منتقل کنیم و فقط تاثیرات نظامی این شخصیت‌ها را به مخاطب انتقال دهیم. تنها در مسائل نظامی و سیاسی گیر نکنیم. بله حاج قاسم به جهت نظامی و سیاسی آدمی بزرگ و دوراندیش بوده اما در مسائل انسانی هم خیلی ویژه بود. مثلا حتما به خانواده شهدا سرکشی می‌کرد و هوای آنها را داشت.

حتی یادم در منطقه زبدانی سوریه، زمانی که دشمن محاصره بود و شما به‌راحتی می‌توانید همه افراد دشمن را از دم تیغ بگذرانید، حاج قاسم این کار را نمی‌کند. پیشنهاد مبادله اسرا و پیکر شهدا را می‌دهد. او قائل بود که انسان‌های کمتری باید در این جنگ کشته بشوند. حتی جایی مثل شهر قُصیر سوریه وقتی محاصره کامل می‌شود، مسیری را باز می‌گذارند که دشمن بتواند از شهر خارج شود، چون هدفش کشته شدن افراد نیست، هدف حاجی آزاد کردن مناطق در اختیار دشمن بود.

مثال بعدی در مورد عملیات بوکمال است. آقای ابوامین برای ما می‌گفت: وقتی به منطقه بوکمال رسیدیم، حاجی دستور داد تا پهپاد به آسمان بفرستیم و از نحوه چینش نیروهای دشمن و منطقه آگاه شویم. من پهپاد را فرستادم و داشتیم با هم تصاویر را می‌دیدم. مردم در میدان شهر جمع شده بودند. چون همه شنیده بودند نیروهای مقاومت در حال ورود به شهر هستند و اینها آماده می‌شدند تا شهر را ترک کنند. تعدادی زن و بچه هم در شهر حضور داشتند. حاج قاسم دستور داد کسی حق ندارد تا این زن و بچه‌ها در شهر هستند حتی یک تیر به سمت آنجا شلیک کند. شهر کاملا حفاظت شده است.

یا مثلا یکی از این بچه‌های شناسایی می‌گفت [حاج قاسم] از من پرسید که نیروها قرار است در فلان منطقه عملیات کنند، آن منطقه را شناسایی کرده‌اید؟ گفتم: بله، بچه‌ها به منطقه رفته‌اند، خبری نبوده است، خیال‌تان راحت. حاجی نگاهی به من کرد و گفت: «فلانی، اگر پسر خودت هم با این نیروها می‌خواست برای عملیات به منطقه برود به همین راحتی می‌گفتی که در منطقه هیچ خبری نیست؟» زیر چشمی نگاهی به حاجی کردم و گفتم: «نه». بعد حاج قاسم گفت: «همه این نیروها، پسران من و تو هستند.» این نگاه همان نگاهی است که فرماندهان ما را از فرماندهان دیگر دنیا جدا می‌کند.